



رومن رولان

موسیقی دانان امروز

ترجمهٔ رضا رضایی

تهران، زمستان ۱۳۹۶

۱۳	پیش‌گفتار مترجم
۱۷	هکتور برلیوز
۱۹	۱
۴۵	۲
۶۷	ریشارد واگنر
۶۹	زیگفريد
۹۱	تریستان
۹۷	کامی سن - سانس
۱۱۳	ونسان دَندی
۱۳۷	ریشارد اشتراوس
۱۶۵	هوگو وولف
۱۹۳	دون لورنتسو پروزی
۲۰۳	موسیقی فرانسه و آلمان
۲۲۹	کلود دبوسی
۲۳۱	پلئاس و ملیزاند
۲۴۱	بیداری
۲۴۳	نظری به نهضت موسیقایی پاریس از ۱۸۷۰ به بعد
۲۴۵	پاریس و موسیقی

۲۵۳.....	نهادهای موسیقایی پیش از ۱۸۷۰.....
۲۶۰.....	نهادهای جدید موسیقایی.....
۲۹۷.....	وضع کنونی موسیقی فرانسه.....
۳۰۵.....	یادداشت‌ها.....
۳۳۳.....	پیوست‌های مترجم.....
۳۳۵.....	اصطلاحات.....
۳۴۷.....	فهرست نام‌ها.....



شاید شگفت آور باشد که بگوئیم هیچ موسیقی دانی ناشناخته تراز برلیوز نیست. همه خیال می کنند او را می شناسند. شهرتی طوفانی او و آثارش را فراگرفته است. موسیقی اروپا صدمین سالگرد تولدش را گرامی داشته است. آلمان با فرانسه می ستیزد تا به این افتخار دست یابد که پرورش دهنده و شکل دهندهٔ نبوغ برلیوز بوده است. روسیه، که پذیرایی ظفرمندانه اش از برلیوز برزخم های او از بی اعتنائی و دشمنی پاریس مرهم نهاد <۱>، از زبان بالا کیرف گفته است که برلیوز «یگانه موسیقی دان فرانسه» است. آثار مهم برلیوز را در کنسرت ها اجرا می کنند. بعضی از آن ها این کیفیتِ کمیاب را دارند که هم با تحسین خواص رو به رو می شوند و هم با ستایشِ عامهٔ مردم. چند تایی از آثارش نیز محبوبیتی عظیم پیدا کرده اند. آثاری به او تقدیم شده است و نویسندگان بسیاری به شرح و نقد او پرداخته اند. حتی به خاطر قیافه اش محبوب است؛ زیرا قیافه اش مانند موسیقی اش چنان چشمگیر و یگانه بود که گویی با یک نگاه می شد به شخصیتش پی برد. ذهن و آفریده های ذهنش را هیچ ابر و غباری نمی پوشاند. برخلاف واگنر،

برای فهمیدن آفریده‌های ذهن برلیوز به هیچ نوع آشنایی قبلی نیاز نبود؛ انگار هیچ معنی پنهان و هیچ راز پیچیده‌ای نداشته‌اند. آدم بی‌درنگ یا دوستدارشان می‌شود یا مخالف‌شان، زیرا احساس اولیه پایدار می‌ماند. و این از همه بدتر است؛ همه خیال می‌کنند که به همین سادگی برلیوز را شناخته‌اند. شاید برای هنرمند ضرر ابهام کمتر باشد تا ضرر شفافیت ظاهری؛ البته گرد و غبار ابهام شاید باعث شود که هنرمند را تا مدت‌های مدید خوب نشناسند، اما کسانی که بخواهند بشناسند لااقل با دل و جان به جست و جوی حقیقت برمی‌آیند. همیشه نمی‌توان دریافت که در طرح شفاف و تباین‌های واضح یک اثر هنری چه قدر بغرنجی و ژرفا نهفته است، خواه از نبوغ بعضی از هنرمندان بزرگ ایتالیای دوران رنسانس برآمده باشد، و خواه از قلب درهم فشرده هنرمندی چون رامبراند یا از تاریخ روشن شمال.

این از مانع اول. اما در شناخت برلیوز حجاب‌های دیگری هم چشم ما را می‌بندد. برای دست یافتن به خود برلیوز، باید دیوار پیش‌داوری‌ها و ادعاها، و قراردادهای و تظاهرهای روشنفکرانه را فروریخت. در یک کلام، اگر بخواهیم کار برلیوز را از غباری که نیم قرن است بر آن نشسته پاک کنیم، باید تقریباً همه نظرها و عقیده‌های رایج را به کنار بگذاریم.

مهم‌تر از همه، نباید اشتباه کنیم و برلیوز را با واگنر بسنجیم — خواه با قربانی کردن برلیوز در محراب آن اودین ژرمنی، خواه با آشتی دادن اجباری یکی با دیگری. کسانی به نام نظریه‌های واگنر، برلیوز را محکوم می‌کنند؛ کسانی هم که دوست ندارند برلیوز را قربانی کنند، می‌کوشند او را پیشاهنگ و واگنر یا نوعی برادر بزرگ‌تر جلوه دهند که رسالتش هموار کردن راه و روشن کردن مسیر برای نابغه‌ای بزرگ‌تر از خودش بوده است. چه خطای بزرگی! برای شناختن برلیوز باید طلسم تأثیرات بایرویت را

باطل کرد. البته شاید واگنر چیزهایی از برلیوز آموخته باشد، اما این دو آهنگ‌ساز هیچ وجه مشترکی ندارند؛ نبوغ و هنرشان در دو جهت کاملاً مخالف سیر می‌کند. هرکس به راه خویش می‌رود.

سوئ تعبیر کلاسیک هم بسیار خطرناک است. منظورم چسبیدن به خرافه‌های گذشته و نوعی گرایش فاضل مآبانه به محصور کردن هنر در چارچوب‌های تنگ است، که هنوز هم در میان نقادان به چشم می‌خورد. کیست که این میزان موسیقی را نشناسد؟ آن‌ها با اطمینان کامل به شما خواهند گفت که موسیقی تا کجا پیش می‌رود، کجا متوقف می‌شود، چه چیزی را بیان می‌کند و چه چیزی را نباید بیان کند. خودشان هم لازم نیست موسیقی دان باشند. اما چه باک؟ مگر به سرمشق‌های گذشته تکیه نمی‌کنند؟ گذشته! یک مشت اثر هنری که خودشان هم معلوم نیست از آن سر در بیاورند. در همین حال، موسیقی با رشد بی‌وقفه‌اش نظریه‌های ایشان را باطل می‌کند و این موانع سست بنیاد را درهم می‌ریزد. اما آن‌ها این را نمی‌بینند، نمی‌خواهند ببینند؛ چون خودشان نمی‌توانند پیش بروند، منکر پیشرفت می‌شوند. این قبیل نقادان درباره سنفونی‌های دراماتیک و توصیفی برلیوز نظر مساعدی ندارند. چه گونه می‌توانند به جسورانه‌ترین دستاورد موسیقی قرن نوزدهم ارج بگذارند؟ این فاضل مآبان ترسناک و مدافعان متعصب هنر، که هر هنری را فقط پس از مرگ آن درک می‌کنند، دشمنان بدخیم هر نبوغ سرکشی به حساب می‌آیند و ضررشان از یک قشون جاهل هم بیشتر است. آخر، در سرزمینی مثل سرزمین ما، که در آن آموزش موسیقی ضعیف و کم‌رمق است، همه در برابر سنت‌های قوی (که خوب هم آن را درک نمی‌کنند) تسلیم می‌شوند، و اگر کسی جرئت کند از سنت‌ها بگسلد بی‌هیچ محاکمه‌ای محکومش می‌کنند. اگر برلیوز در سرزمین موسیقی کلاسیک، یعنی آلمان — که آن را «پرستشگاه دلفی» و «آلمان، ای